



گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین سالک

می‌خواستند کمر ولایت را بشکنند

حیدر معصومی

اشاره:

حرف‌های یک مبارز و مجاهد پاک‌باخته انقلاب اسلامی که سخت‌ترین رنج‌ها و شکنجه‌ها را در راه آرمان‌های سترگ انقلاب اسلامی متحمل شده است، موضوع کتابی پُربرگ است تا بتواند طبع جویندگان حقیقت را سیراب کند. گمان می‌کردیم او به خاطر مسئولیتی که به عنوان سخنگوی جامعه روحانیت مبارز تهران عهده‌دار است، در خفا و لفافه سخن گوید و مانند بسیاری افراد با رعایت احتیاط! برای روزهای مبدا یکی به نعل بکوبد و یکی به میخ. اما او همانند روزهای جوانی، شور و شوق مبارزه و جهاد در کلامش جوشان بود و به جوانانی چون ما انرژی می‌داد. حیف که در این جستار کوتاه، فرصت پرسیدن از خاطرات او از مسئولیت‌های مختلفی که در طول انقلاب اسلامی داشته است، فراهم نشد. خاطراتی خواندنی از زمانی که مسئول کمیته انقلاب اسلامی بود، زمانی که فرمانده بسیج کل کشور بود و خاطرات شنیدنی از این دست که گفت‌وگویی مجزا می‌طلبید و امید است در فرصتی دیگر فراهم آید. گفت‌وگوی حاضر با نگاهی تحلیلی، به جریان نفاق از اولین دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا فتنه سال ۱۳۸۸ پرداخته است.



فرهنگ پویا: زمانی که زندان اوین بودید، با برخی از فعالان گروه‌های مخالف شاه هم‌بند بودید. از منش و رفتار آنها چه خاطراتی دارید؟

حاج آقای سالک: این بحث یک کتاب مفصل است. در بند دو زندان اوین که ما بودیم، مارکسیست‌های اسلامی هم بودند. همین مسعود رجوی بند یک اوین بود که روزی من از آن بالا حیاط زندان را می‌دیدم. یک زندانی به نام صفر قهرمانی داشتیم که اخیراً فوت کرد. او رعیتی بود که با رضاشاه درگیر شده بود و زندانی اش کرده بودند. از ارتش رضاشاه چند نفری را کشته بود و بعد با یک لشکر دستگیرش کردند و بیش از ۲۴ سال زندانی بود. شاید دومین زندانی کش دنیا بود! قلد بلندی داشت و مسلمان بود، ولی در زندان از بس گرفتار حزب توده و مارکسیست‌ها شده بود، کم‌کم دیگر بی‌نماز شده بود و ورزش می‌کرد. هیکل عجیبی هم داشت. یک روز دیدم صفر قهرمانی زیر آفتاب خوابیده و همین‌طور پیراهنش را کنده بود و دستش را دراز کرده بود. روی یک بازویش مسعود رجوی سر گذاشته بود و روی بازوی دیگرش هم آیت‌الله گنجی - که به فرانسه فرار کرده است - دراز کشیده بود. من داد زدم بچه‌ها بیایید مصداق مارکسیست اسلامی را ببینید! آن آیت‌الله، این هم مسعود رجوی روی دو تا بازوهای صفر قهرمانی که در حزب توده و یک مارکسیست است دراز کشیده‌اند.

بسیاری در زندان با ما بودند. نبی بود، عبدالعلی بازرگان بود، حسین دوزدوزانی بود، خیلی‌ها بودند. آیت‌الله فاکر (رحمت‌الله علیه)، احمد توکلی و دکتر شیبانی هم بودند. یک‌بار هنگام وضو، مرحوم فاکر از وضوخانه بیرون آمد و من را صدا کرد و گفت: آب وضوی حسین دوزدوزانی چکید روی این زیرشلواری من، آیا این زیرشلواری من پاک است یا نجس؟ من همان‌جا اعتراض کردم و گفتم: حضرت آیت‌الله فاکر! شما می‌گویید آب وضوی او چکید. گفت: به همین دلیل می‌گویم. من مرحله اول توجهی نکردم، ولی ایشان می‌خواست بگوید آدم منافق اصلاً نجس است، ولو این‌که وضو بگیرد. آقای فاکر در این فضا خیلی تیز و در جریان‌شناسی خیلی قوی بود. خدا رحمتش کند.

فرهنگ پویا: دوران قبل از انقلاب که مبارزان از هر گروهی در اوین با هم جمع شدند، آیا صفت‌بندی و جبهه‌بندی جریان‌ها در آن‌جا هم وجود داشت؟

حاج آقای سالک: بله. مشخص بود. اصلاً یکی از مراکزی که تولید فکر می‌کرد، گوشه زندان‌ها بود. مثلاً فرج سرکوهی که چریک فدایی خلق بود، مثل دسته موتور گازی یک جفت سبیل هم داشت و صبح تا شب آن سبیل‌هایش را حاضر و غایب می‌کرد و یک پیپ می‌کشید و از چریک فدایی خلق همین را بلد بود. یک روز با او شوخی کردم و گفتم: فرج! این سبیل‌هایت که به این شقی می‌ایستد، شب که می‌خواهی بخوابی، زیر پتو می‌گذاری یا روی پتو؟ فردا خیلی ناراحت آمد و گفت: دیشب تا صبح نخوابیدم. دیگر از آن شب به بعد یک عذاب روحی می‌کشید.

گفتم بچین بریز آن طرف! خب ما با فرج سرکوهی در زندان اوین بحث می‌کردیم. گفتم: یا من را مارکسیست کن یا من تو را شیعه می‌کنم. اگر تو من را مارکسیست کردی، ۳۵ تا بچه شیعه هست، من همه را مارکسیست می‌کنم. اگر هم تو با بحث‌هایی که داشتیم به اسلام تسلیم شدی، باید ۱۵۰ نفر مارکسیست را در زندان برگردانی.

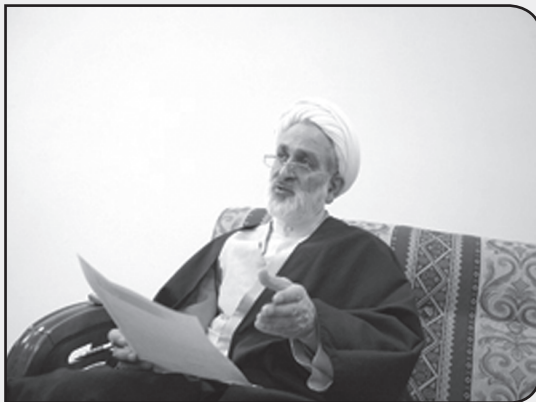
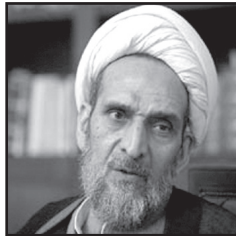
یک روز اعلام کردند که در سالی در زندان اوین جمع شوید. آیت‌الله انواری خدا شفايشان بدهد و مرحوم فاکر و بنده، ما سه نفر فقط در آن سالن روحانی بودیم و بقیه کت و شلواری‌ها بودند. کنفدراسیونی‌ها و توده‌ای‌ها نیز بودند. همه را جمع کرده بودند و می‌خواستند از همه تعهد بگیرند و سپس آزاد کنند. من کنار آقای فاکر نشسته بودم، به ایشان گفتم: حاج آقا! من سرم را برای مبارزه با شاه می‌دهم، حالا بیایم این‌جا این سه صفحه تعهدنامه را امضا کنیم؟ من امضا نمی‌کنم. آقای فاکر و آقای انواری هم گفتند که ما هم امضا نمی‌کنیم. آقای انواری ۱۲ سال زندانی کش بود. یکی از مأموران ساواک که به او آقای دکتر رضایی می‌گفتند، آمد آن‌جا ایستاد و قیافه گرفت و گفت: شاهنشاه آریامهر تصمیم گرفته‌اند زندانی‌های سیاسی را آزاد کنند، ولی یک شرط دارد؛ شرطش این است که شماها این برگه‌ها را امضا کنید. سه برگه است، بیوگرافی‌تان را بنویسید و بعد هم تعهدنامه‌ای است، امضا کنید؛ همین الان مرخص هستید و با احترام شما را به منزل خودتان در هر کجای ایران که باشد می‌بریم. حالا فشار بیرونی و بین‌المللی بر اینها و تظاهرات مردم را ما خیر داشتیم. بین زندانیان زمزمه افتاد. مارکسیست‌ها بریدند و گفتند مادر زندان برای چه بمانیم. می‌رویم بیرون مبارزه می‌کنیم، این یک برگ هم مهم نیست. درگیری‌های لفظی هم شروع شد و ما هم گوش می‌دادیم. با این‌ها نمی‌شد بحث کنیم، یک مشت آدم‌های بریده به خصوص مارکسیست‌ها و کنفدراسیونی‌ها بریده بودند، توده‌ای‌ها بریده بودند. فقط بچه‌های شیعه بودند که ثابت‌قدم ماندند. منافقین هم همین‌طور بریده بودند. بنده که امضا نکردم، همان ساواکی بعد آمد گفت پدرت را در می‌آوریم که امضا نکردی. گفتم حالا ما که اسیر شما هستیم پدر که هیچی! هر کس دیگر را هم که می‌خواهید در بیاورید، در بیاورید. من و آیت‌الله انواری و آقای فاکر را برگرداندند به سلول‌هایمان و دیگر از آن‌جا به بعد با ما به شدت برخورد می‌کردند. دو سه موردی تا آن آپولو ما را بردند. شاید در زندان توحید آقایان دیده باشند.

این خلاصه اوضاع آن زمان است. بعضی منافقین کد ساواک بودند. اصلاً نفوذی بودند برای این‌که ببینند از گوشه و کنار سلول‌ها هر کسی چه می‌گوید؟ در زندان‌ها نمی‌شد به کسی اعتماد کرد. خیلی کار سختی بود. ساواک منبع داشت. مثلاً یکی از آنها مسئول تهیه اسلحه برای منافقین و مارکسیست اسلامی بود. خودش، خانواده‌اش و برادرانش را هم می‌شناختم. خانواده بسیار محترمی بودند، ولی این یک فرزندشان خراب شده بود. البته بعد از پیروزی انقلاب توبه کرد و رفت یک مغازه باز کرد و الان هم

آیت الله محی‌الدین انواری



آیت الله محمدرضا فاکر



خط انحرافی‌شان این است که خودشان را با محتوای اسلام و قالب‌های اسلام تطبیق نداده‌اند، بلکه قالب ساختند و اسلام را در آن قالب آوردند و بعد گفتند اسلام این است. اکثر جوان‌ها هم که فریب خوردند، به همین خاطر بود.

این انحراف فکری این‌ها را به این نتیجه رساند که اگر قرار باشد حکومت اسلامی باشد و منافقین در آن نباشند، آن حکومت طاغوت است. می‌خواهد آخوند باشد، می‌خواهد غیر آخوند باشد.

اگر صدر اسلام ضد پیغمبر بودند، در صدر انقلاب ضد امام و در فتنه ۸۸ ضد مقام معظم رهبری شدند.

جزو توابعین است که در اصفهان مشغول شیشه‌فروشی و این‌ها است. از منافقین برگشت. از او پرسیدم چرا مارکسیست اسلامی شدی؟ گفت برای این که علم مبارزه را از مارکسیست گرفتیم و تشویق به مبارزه را از اسلام. فلسفه را ببینید چقدر عجیب است. من به او گفتم قرآن علم مبارزه و تشویق به مبارزه و آثارش را دارد، گفت: من ندیدم.

من ناچار شدم در زندان عادل‌آباد شیراز یک جزوه سی و پنج شش صفحه‌ای بنویسم و آن جزوه را در اختیار سی و هفت هشت تا بیچه‌های شیعه قرار دهم که احساس خطر می‌کردیم مارکسیست‌ها ممکن است بر آنها تأثیر بگذارند و نیاز است به مبانی اسلامی آگاه شوند. در آن جزوه می‌گفتم که اصلاً اساس جنگ نامنظم و چریکی را قرآن دارد، سی و پنج شش تا آیه از قرآن در آوردم و این جزوه را نوشتیم و علم مبارزه و تشویق به آن را از آیات قرآن استخراج کردیم و در اختیار این‌ها گذاشتیم. این کاری بود که ساواک خیلی دنبالش بود و ما با چه مشکلاتی این جزوه را حفظ می‌کردیم.

فرهنگ پویا: با توجه به رویدادهایی که حوالی سال ۶۰ رخ می‌دهد، مانند تجمع اسفندماه ۵۹ ضد انقلاب در دانشگاه تهران و سپس موضع‌گیری‌های امام در برابر آنها و باقی قضایا، آیا همان جبهه‌بندی پیش از انقلاب به این سال‌ها منتقل می‌شود؟
حاج آقای سالدک: نه. منافقین به این نتیجه رسیدند که امام در راه ایران است و اگر انقلاب پیروز شود، دیگر ما جایی در این میان نداریم. خود امام می‌فرمایند سران منافقین در نجف می‌آمدند برای من نهج البلاغه می‌خواندند. منافقین چهار پنج ماه قبل از ۲۲ بهمن، در جلسه‌ای به این نتیجه می‌رسند که ما باید شخصیت‌های اطراف حضرت امام و انقلاب را شناسایی کنیم و یک لیست تهیه می‌کنند. بعد از ۲۲ بهمن تا نزدیکی‌های آخر سال ۵۹ این‌ها به این نتیجه می‌رسند که دوباره آن جلسه تشکیل شود. مسعود رجوی و خیلی‌های دیگر در آن جلسه شرکت می‌کنند و به این نتیجه می‌رسند که باید شخصیت‌های شناسایی شده را از بین ببریم، چون این‌ها بازوهای امام هستند و حکومت را در دست خواهند گرفت. شما سال‌های ۵۹ و ۶۰ ترورهای فراوانی شاهد هستید. ریشه قضیه هم به نوع تفکر توحیدی این‌ها که برای سال‌های قبل است و دلیل مهمی هم دارد، برمی‌گردد. ببینید مثلاً حضرت امام (رضوان‌الله تعالی علیه) ابتدا قالبی ذهنی برای خودشان نساختند تا اسلام را در آن بریزند و ارائه بدهند. امام خودشان را در قالب قرآن و عترت قرار دادند و خود را با محتوا تطبیق دادند، اما اگر کتاب‌هایی که منافقین نوشته‌اند را ببینید، خط انحرافی‌شان این است که خودشان را با محتوای اسلام و قالب‌های اسلام تطبیق نداده‌اند، بلکه قالب ساختند و اسلام را در آن قالب آوردند و بعد گفتند اسلام این است. اکثر جوان‌ها هم که فریب خوردند، به همین خاطر بود. نتیجه انحراف فکری‌شان این شد که اگر قرار باشد حکومت اسلامی باشد و منافقین در آن نباشند، آن حکومت طاغوت است.



بنی صدر به میدان آمدند و تجمع ۱۴ اسفند را سازمان دادند. خب در سال ۵۹ و ۶۰ واقعاً غوغایی در این زمینه بود که قابل بررسی است.

فرهنگ پویا: حاج آقای سالک! یک بررسی کوتاه در زندگی شما، صحنه‌های باورناپذیری از تحمل شکنجه‌های وحشتناک، زندان‌های طولانی و فشارهای مختلف در صحنه مبارزه با رژیم شاه را نشان می‌دهد. گفتید که در دوران زندان معمولاً افرادی که عقاید التقاطی یا مارکسیستی داشتند، زیر فشارها می‌بریدند. سستی و شکست جریان فتنه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

حاج آقای سالک: ماهیت نفاق یک ماهیت اندیشه‌ای، فکری و قلبی است. ممکن است اول کسی منافق نباشد، ولی در طول زمان و مجالست‌هایی که داشته، آرام آرام اندیشه‌اش تغییر کرده و منافق شده است. بچه‌هایی که داخل مجاهدین می‌رفتند و منافقین می‌شدند، بچه‌های غیرمتدین نبودند، از خانواده‌های مذهبی بودند؛ ولی کم‌کم افکارشان تغییر کرد.

ریشه اصلی نفاق، اندیشه است. اندیشه و فکر اگر خدایی نباشد، التقاط و نفاق می‌شود، گاهی هم عضو حزب توده و اصلاً ضد خدا می‌شود و این‌ها با مطالعات، با رفیق، با جلسات و با مسائل مختلف به وجود می‌آید.

از آقایانی که در این فتنه اخیر دستگیر شدند، یکی مثل عطریانفر را ما می‌شناسیم. خیلی از قرآن و نهج‌البلاغه را بلد بود، ولی چه شد که کارش به آن‌جا کشید و در نهایت با گریه اعتراف کرد؟ بهزاد نبوی مدعی خیلی چیزهاست. خود آقای کروی و موسوی از سران فتنه که در قضایا مدعی هستند، چرا این‌طور می‌شوند؟ آن اندیشه توحیدی به مرور زمان به اندیشه التقاط و شرک تبدیل می‌شود و آرام آرام روی عقربه نفاق می‌ایستند. بنابراین اگر شما بگویید مسعود رجوی یا بگویی فلان شخص، در این فتنه همه یکی است.

در صدر اسلام منافقین مثل عبدالله بن ابی بودند، منافقین صدر انقلاب این‌ها بودند که مجاهد بودند و منافقین فتنه ۸۸ هم یک تیم دیگر هستند. ماهیتاً همه‌شان یک اندیشه هستند. تفاوتی ندارند. اگر صدر اسلام ضد پیغمبر بودند، در صدر انقلاب ضد امام و در فتنه ۸۸ ضد مقام معظم رهبری شدند. اگر در صدر اسلام عبدالله بن ابی و منافقین در مقابل پیغمبر قانون الهی را می‌شکستند، صدر انقلاب هم قانون‌شکنی کردند. در فتنه ۸۸ هم به قانون پشت پا زدند. یعنی شما می‌توانید مصادیق را راجع به موضوعات مختلف بیاورید و مقایسه کنید. همه این‌ها مخالف محوریت حاکمیت دینی هستند. همه این‌ها مخالف قانون هستند، همه این‌ها حرف شیطان را می‌زنند. صدر اسلام معاویه چه گفت؟ صدر انقلاب آمریکا و انگلیس چه گفتند؟ زمان ما آقای اوپاما سه چهار روز قبل از ۲۲ خرداد سال ۸۸ مصاحبه کرد. آن‌ها تصور می‌کردند که نظام برمی‌گردد و همه انقلابیون دستگیر خواهند شد. رهبری دیگر

این خط انحرافی و خطرناک سبب شد که ترور کنند. شبکه نفوذ منافقین در اکثر نهادها گسترده شد. بعد از شبکه نفوذ، عملیات‌ها شروع شد. انفجار حزب جمهوری اسلامی و شهادت ۷۲ تن از یاران انقلاب، شهادت رجایی و باهنر، شش تیر ترور آیت‌الله‌العظمی حضرت امام خامنه‌ای در مسجد ابوذر و داستان خود آقای هاشمی رفسنجانی در خانه‌شان، شهادت محراب، ترور حزب‌الله بازار و نمونه‌هایی از این دست، این‌ها را به این نتیجه رساند که ما اگر این کشتارها را شروع نکنیم، حکومت سقوط می‌کند و ما آن را به دست می‌گیریم. امیدشان هم به جریان نهضت آزادی و امت و این‌ها بود و بعد هم بنی صدر. این‌ها زیر چتر



در چنین فتنه کوری به نرافکن و خورشید نیاز است. مقام معظم رهبری با تدبیرشان خورشید شدند و ظلمت را از بین بردند، ولی خواص با چراغ قوه می‌خواستند از تاریکی بگذرند و این نمی‌شد.

آن خانم که به دنبال جنازه فرزندش به جبهه آمده بود، می‌گوید: سه تا فرزندم را به اسلام و رهبری هدیه کرده‌ام و چهارمی را هم آمده‌ام هدیه کنم... این آن چیزی است که فوکویاما، اوپاما و دیگران قدرت فهم آن را ندارند.

مردم و روحانیتی که واقعاً در خط ولایت هستند، نگاه به دو لب امام و آقا می‌کنند و همانی که رهبر گفت را عمل می‌کنند و لذا از خواص جلوتر هستند.



مهاجرانی کجاست؟ کدیور کجاست؟ عبدالکریم سروش کجاست؟ اینها سایت جرس را راه انداختند، اتاق فرمان را در خارج درست کردند.

خود اینها هم دوست دارند زندان بروند، برای اینکه زمین برایشان تنگ شده است. لذا می‌گویند همین که ما حرف می‌زنیم، پس هستیم.

ابطحی رییس دفتر خاتمی گفت: ما وقتی حکومت را دست گرفتیم، فکر می‌کردیم ظرف سه سال رهبری را خورده‌ایم. حالا بعد از ۸ سال می‌فهمیم قدرت دست رهبری بوده و ما اشتباه کردیم.

نخواهد بود و یک حکومت متناسب با آمریکا سر کار خواهد آمد. انگلیس و بقیه در سفارتخانه‌هایشان همه آماده این کار بودند. اصلاً باور نمی‌کردند که این فتنه شکست بخورد، ولی با تدبیر ستون خیمه اسلام، مقام معظم رهبری و هوشیاری ملت ما، این فتنه شکست خورد و این رسواها فرار کردند. مهاجرانی کجاست؟ کدیور کجاست؟ عبدالکریم سروش کجاست؟ اینها سایت جرس را راه انداختند، اتاق فرمان را در خارج درست کردند. اینها امروز در دامان آمریکا و اسرائیل هستند. اینها در این مملکت نماز می‌خواندند و وزیر بودند. اینها منافق هستند؛ یعنی حتی زمانی که وزیر بوده است، اعتقادی به رهبری امام و آقا نداشته است و مسئله امام و ولایت را یدک می‌کشیده است. حالا این موضوع روشن شده است. آقای موسوی خوینی‌ها به این مسائل اعتقادی نداشتند. بهزاد نبوی وقتی می‌گوید کمر ولایت را شکستیم و این بار باید سفراهش را جمع بکنیم، چه اعتقادی به ولایت داشته است؟ اینها منافق هستند، منتها منافق مدرنیته.

منافقین صدر اسلام هم پیغمبر و امیرالمؤمنین را قبول نداشتند. قانون خدا را هم قبول نداشتند و بیت‌المال را هم غارت خودشان می‌دانستند. کشتار هم می‌شد، مشکلی نبود. صدر انقلاب هم کشتار کردند و قانون و امام را قبول نداشتند. در فتنه ۸۸ هم مخالف رهبری بودند، قانون را شکستند و کشتار کردند، آتش زدند و تمام این مسائل را به وجود آوردند. در این قضیه تفاوتی نمی‌کند. آن‌چه که می‌تواند این را خنثی کند، هوشیاری و بیداری و بصیرت مردم است که حول محور ولایت حرکت کنند؛ نه یک قدم جلو، نه یک قدم عقب.

فرهنگ پویا: مقام معظم رهبری در یکی از سخنرانی‌ها اشاره فرموده بودند که فتنه‌گران سال ۸۸ می‌خواستند یک تصویر کاریکاتوری از انقلاب را تقلید کنند. به نظر تان چرا اکثریت مردم در برابر سیران فتنه و فتنه‌گری آنها ایستادند و به سینه آنها دست زدند؟

حاج آقای سالک: اینها با خودشان فکر می‌کردند بعد از این که ما را دستگیر کنند، مردم به دفاع از ما بلند می‌شوند! بهزاد نبوی گفته بود من را که دستگیر کردند، فکر می‌کردم ظرف یک ماه ایران برای نجات من به هم می‌ریزد. ده پانزده روز گذشت، دیدم هیچ خبری نشد. آدمی که اعتقاد راسخ به خدای متعال (جل جلاله) ندارد و معتقد به اسلام ناب نیست، می‌برد. او دنیایش را می‌خواهد. دیدند مردم به دفاع از آن‌ها بلند که نشدند هیچ، بلکه آنها را مورد نفرت قرار دادند. دلیلی نداشت گوشه زندان بمانند، اعتراف کردند. پشتیبان خارجی شان، آمریکا، هم هیچ غلطی نکرد. انگلیس به این‌ها وعده داده بود، اما هیچ غلطی نکرد. اسرائیل هیچ کاری نکرد. حمایت بین‌المللی و حمایت مردمی را هم زمان از دست دادند. قهرمان هم که نشدند، ضعف ایمان هم که دارند؛ با این چهار دلیل خوب، دلیلی نداشت در زندان بمانند. پس اعتراف می‌کنند و بیرون می‌آیند که شاید از محاکمه و مجازات و زندان‌های بعدی



قرص شکنجه دادند و همین‌هایی که راجع به ابطحی گفتند. خود این‌ها هم دوست دارند زندان بروند، برای این‌که زمین برایشان تنگ شده است. لذا می‌گویند همین که ما حرف می‌زنیم، پس هستیم. کربوبی وقتی به قم می‌رود، حزب‌الله قم بیرونش می‌کنند. وقتی به قزوین می‌رود، آن‌خانه محاصره می‌شود. کجا بروند؟ حتی بین زن و بچه‌شان هم دیگر جایی ندارند. مورد نفرت هستند و لذا این‌ها هم دلشان می‌خواهد دستگیر بشوند و در این صورت خیال می‌کنند قهرمان می‌شوند. اگر به زندان اوین یا هر جای دیگر بروند، صبحانه و ناهار و حمام و همه چیزشان جور است، اما دستگاه قضایی با سیاست بسیار زیبایی عمل کرده است. این‌ها را نمی‌گیرند. این‌ها مثل اینکه در چاه لجنی باشند که مدام دست و پا می‌زنند و پایین و پایین‌تر می‌روند، دچار مرگ تدریجی شده‌اند.

فرهنگ پویا: از صحبت‌های شما چیزی به ذهنم آمد. ۱۴ اسفند سال ۵۹ بنی‌صدر همه نیروهای ضدانقلاب اعم از منافقین، ملی‌گراها، نهضت آزادی و مابقی را فرا می‌خواند و همه تلاش نیروهای معاند منوجه مصادره کردن انقلاب به نفع جریانات ضدانقلاب می‌شود. شما شاهد هر دو فتنه بوده‌اید. چه برداشتی از مقایسه این دو واقعه دارید؟

حاج آقای سالک: پشت پرده قضیه ۱۴ اسفند، براندازی حکومت به تعبیر خودشان آخوندی بود و بنی‌صدر می‌خواست مأموریت آمریکایی‌اش را عملیاتی کند، اما اهدافشان را سرزبان نمی‌آوردند. به امام حرف نمی‌زدند، یعنی آنقدر وقاحت نداشتند و با عملکردشان مسئله را نشان می‌دادند. اما این‌هایی که در جریان انتخابات به میدان آمدند، اصل ولایت فقیه را زیر سؤال بردند؛ یعنی این‌ها با صراحت و وقاحت وارد شدند. آقای خاتمی براندازی خاموش را کلید زد و عوامل او و دست پرورده‌هایش براندازی آشکار را سامان دادند و این مثل روز روشن است. حلقه کیان، سروش و کسان دیگر عوامل براندازی خاموش هستند. این‌ها و منافقین، خرداد ۸۸ آمدند که اصل ولایت فقیه را برزنند. این سخن که باید اصل ولایت فقیه را زد، نقشه ۲۳ سال پیش آقای فوکویاما است. فوکویاما گفت ولایت فقیه را بزنید.

مسئله دوم حمایت آمریکا و انگلیس و اسرائیل و اذنباشان حتی در خاورمیانه از این جریان است. این‌ها آماده براندازی کلان بودند، حکومت بعدی‌شان را هم تنظیم کرده بودند و این نکته بسیار مهمی است. می‌خواهم بگویم شدت مسائل نفاق در فتنه سال ۸۸ ده‌ها برابر فتنه بنی‌صدر و منافقین در صدر انقلاب اسلامی بود. ممکن است همان خمیرمایه باشد که هست، اما این خیلی خطرناک‌تر بود. در آینده روشن خواهد شد که ابعاد این فتنه چقدر وسیع بوده است. ما به آن فتنه کور و ظلمانی می‌گوییم. خواص افتادند. چرا خواص افتادند؟ برای این‌که خواص خواستند در تاریکی با نور شمع یا چراغ‌قوه حرکت کنند. نور شمع مگر بردش چقدر است؟ در چنین فتنه کوری به نورافکن و خورشید نیاز است. مقام معظم رهبری با تدبیرشان خورشید شدند و ظلمت

دادگاه به خاطر اعتراضی که می‌کنند تخفیف بگیرند. سؤال اینجاست که آیا این آزاد شده‌ها واقعاً برگشته‌اند؟ جای شک است. نمی‌شود اعتماد کرد، چون ساختار فکر این‌ها یک ساختار فکری نفاق‌گونه است و جزو ذات این‌ها شده است. به راحتی عوض نمی‌شوند. سال‌ها باید بگذرد و بعد مورد امتحان قرار بگیرند. در این فتنه، کسانی از منافقین صدر انقلاب اسلامی، جزو توأبین بوده‌اند، بار دیگر با آن‌ها ارتباط برقرار کردند، بمب ساختند و دوباره در عرصه نفاق حضور یافتند. یعنی فرد توأب، خمیرمایه اندیشه‌اش را هنوز از دست نداده، بلکه فکرش ضعیف شده و زیر یک هاله فشاری رفته است. می‌خواهد زندگی کند، ولی وقتی احساس کرد که اگر همکاری بکند فردا در حکومت نقش دارد، پدر کسانی که این بلا را سرش آورده‌اند، در خواهد آورد. در فتنه اخیر اراذل و اوباش، منافقین، بهایی‌ها، مشارکتی‌ها که بدتر از منافقین هستند، کارگزارانی‌ها، نهضت آزادی‌ها و توده‌ای‌ها حضور داشتند. این‌ها با تحریک خارجی حس کردند که اگر به میدان نیایند، حکومت آینده در دستشان نیست. حالا که شکست خوردند، دیدند که پشتوانه‌ها همه فرو ریخت و پشت سر هم همه چیز خراب شد، پس دلیل ندارد در زندان بمانند. آنهایی هم که می‌خواستند بگویند ما قهرمان هستیم، فرار کردند و به خارج رفتند. این‌ها لاشه سیاسی می‌شوند. الان آقای موسوی و کربوبی دنبال این هستند که دستگیر بشوند. اگر این اتفاق بیفتد، برای اتاق فرمان خارج کشور خوراک می‌شوند. منافقین آن‌را پیراهن عثمان می‌کنند. خواهند گفت شکنجه کردند،

آقای خاتمی براندازی خاموش را کلید زد و عوامل او و دست پرورده‌هایش براندازی آشکار را سامان دادند و این مثل روز روشن است.

یک روز دیدم صفر قهرمانی زیر آفتاب خوابیده و همین‌طور پیراهنش را کنده بود و دستش را دراز کرده بود. روی یک بازویش مسعود رجوی سر گذاشته بود و روی بازوی دیگرش هم آیت‌الله گنجی - که به فرانسه فرار کرده است - دراز کشیده بود. من داد زدم بچه‌ها بیایید مصداق مارکسیست اسلامی را ببینید.

به همین آقای موسوی خونینی‌ها می‌گویند که شما چرا زمان امام این حرف‌های ضد ولایت را نمی‌زدید؟ می‌گوید آن موقع از امام می‌ترسیدیم، حالا نمی‌ترسیم. الان یک حالت آرامشی به وجود آمده است.





را از بین بردند، ولی خواص با چراغ قوه می خواستند از تاریکی بگذرند و این نمی شد. آیندگان ابعاد گسترده این فتنه عمیا و کور و ظلمانی را خواهند فهمید.

و به نظر من این فتنه، شدیدتر از فتنه صدر انقلاب است، چون من در فتنه ۱۴ اسفند بودم و قضایا را می دانم و در این فتنه هم در صحنه بودم. نشریه تایمز ۱۵ خرداد به آقای موسوی زنگ می زند و می گوید اگر شما رأی آوردی و رییس جمهور شدی، با اصل ولایت فقیه که در قانون اساسی است، چگونه برخورد می کنید؟ آقای موسوی طبق نوشته ها قریب به این مضمون جواب می دهد که وقتی مردم به خیابان ها آمدند و فشار آوردند، ولایت فقیه عقب نشینی می کند. پس آقایان سناریوی پیروزی و سناریوی شکست را هم می دانند، یعنی هر دو سناریو را برایشان ترسیم کرده اند. اگر پیروز شدند، خانم ایشان می گویند راجع به ولایت فقیه رفتارندوم می کنیم و اگر پیروز نشدیم، مردم کف خیابان جواب می دهند. اردو کشی خیابانی با رمز تقلب. این ها قابل توجه است، این ها چیزی نیست که بشود ساده از آن بگذریم.



فرهنگ پویا: اشاره کردید که شدت فتنه ۸۸ خیلی بیشتر از فتنه منافقین در سال های صدر انقلاب بود. این شدت یا به تعبیر شما تاریکی عمیق چه دلیلی می تواند باشد؟

حاج آقای سالدک: چند مطلب این جا وجود دارد. اول این که جریان واقفیه صدر اسلام، بعد از ارتحال حضرت امام در برخی جریان ها در ایران تکرار شد. من اگر یک روزی شد اسم هایشان را می گویم. در جلساتشان اعلام کردند که رهبر فقط امام بود و تعبیر بدی از مقام معظم رهبری داشتند و می گفتند که او کجا می تواند رهبری بکند. ابطرحی رییس دفتر خاتمی گفت: ما وقتی حکومت را دست گرفتیم، فکر می کردیم ظرف سه سال رهبری را خورده ایم. حالا بعد از ۸ سال می فهمیم قدرت دست رهبری بوده و ما اشتباه کردیم. پس این جریان واقفیه هنوز هم ادامه دارد که ما در این فتنه عناصر پشت پرده و روی صحنه آن را می بینیم. مسئله دوم جنگ مسلحانه و رویارویی سخت بود. وقتی این گلوله به سینه کسی خورد یا به مغز حضرت آیت الله شهید مطهری (رضوان الله تعالی علیه) اصابت کرد و او غرق خون شد، مردم خون و گلوله را می بینند؛ ولی در طول این ۲۱ سال بعد از ارتحال حضرت امام تا امروز، موضوع جنگ نرم است. در جنگ نرم کسی خونریزی نمی بیند. جنگ نرم و جنگ روانی را که تعریف می کنند، تعریف فراوانی دارد. یک تعریف آن این است: تسخیر ۱۵ سانتی متر بین دو گوش هر فرد.

مسئله دیگر آن که عظمت پیروزی انقلاب اسلامی به گونه ای بود که مثل سیلی که یک دفعه روان بشود، هیچ کس قدرت مقابله با آن را نداشت. امام جلو می رفت و خلق الله هم دنبال امام می رفتند. بعد هم لانه جاسوسی کشف شد و انقلاب دوم اصلاً غوغایی کرد. چه کسی جرئت داشت نفس بکشد؟ انجمن حججیه کی بود؟ عناصرش بدهند فرار کردند. ما بخششی از آنها را می شناسیم که

منافقین صدر اسلام هم پیغمبر و امیر المؤمنین را قبول نداشتند. قانون خدا را هم قبول نداشتند. و بیت المال را هم غارت خودشان می دانستند. کشتار هم می شد، مشکلی نبود. صدر انقلاب هم کشتار کردند و قانون و امام را قبول نداشتند. در فتنه ۸۸ هم مخالف رهبری بودند، قانون را شکستند و کشتار کردند، آتش زدند و تمام این مسائل را به وجود آوردند.

ببینید در ۱۶ سال حکومت آقای خاتمی و هاشمی حزب مشارکت و کارگزاران چقدر اختلاف در وحدت مسلمین ایجاد کرده اند. حالا نقش منتظری و مهدی هاشمی و حزب توده و مسیحیت و بهائیت و وهابیت و این ها هم جدا.

نباید از نقش مردم غافل شد. همان مردمی که به تعبیر حضرت امام خمینی علیه السلام از مردم شام و حجاز زمان پیامبر بالاترند. این آگاهی و عظمت مردم را، وقایع سال گذشته خیلی شفاف‌تر و آشکارتر نشان داد. تحلیل شما از حرکت مردم چیست؟

حاج آقای سالک: دقیقاً همین است که شما می‌گویید. ببینید فرق مردم با سیاسیون و خواص این است. مردم و روحانیتی که واقعا در خط ولایت هستند، نگاه به دول امام و اقامی کنند و همانی که رهبر گفت را عمل می‌کنند و لذا از خواص جلوتر هستند. مردم پاسخ ندای حتی طلبانه فطرتشان را فوراً می‌دهند، اما سیاسیون فرمایش امام و اقرار تحلیل و بعد چرایی می‌کنند. آقا چرا این را گفت، نباید می‌گفت! امام تند رفتند! بعد می‌روند به ثمره تحلیل‌شان عمل می‌کنند. این نکته مهمی است.

یکی از این بزرگان که به آقای موسوی رأی داده بود، خودش می‌گفت سی سال بود ما اشتباه می‌کردیم، ما به دهان امام و آقا نگاه می‌کردیم و بعد به تحلیل خودمان عمل می‌کردیم. تازه حالا می‌فهمیم چرا از مردم عقب افتادیم. باید آنی که ایشان می‌گویند را عمل کنیم. حالا خوب است ایشان بیدار شدند. مردم بر اساس فطرت و اعتقاداتشان عمل کرده‌اند، ولی سیاسیون، نخبگان و خواص تحلیل و به همان تحلیل‌شان عمل می‌کنند، نه به گفته ولایت. گفته ولایت را می‌شنوند و می‌گویند البته اگر این‌گونه بشود، بهتر است. آن‌چه ایشان فرموده، تعهد الهی ایشان است. ایشان با کسی رودربایستی ندارند. فرمایش ایشان باید اجرایی بشود. مردم این کار را می‌کنند.

نکته بعد این است که مردم دینشان را از امام و رهبری و از روحانیت و مرجعیت دارند. دشمن هم این را فهمیده است. می‌گوید اگر مرجعیت و رهبری را بزنیم، مردم را هم زده ایم. ولی مردم بیک پیوند ناگسستنی با روحانیت و با مرجعیت و رهبری دارند. این را باید حفظ و تقویت کرد. این ثمره اش وحدت و اتحاد ملی است و این رمز موفقیت‌های ۳۱ ساله ما از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون است؛ یعنی حرکت حول محور ولایت. این کلام پشتوانه فرهنگی دارد. حضرت زهرا سلام الله علیها فرمودند: مثل الامام کمثل الکعبه اذ توتی و لاتاتی. این جمله از پیغمبر هم هست. فرمودند: مثل امام و رهبری مثل خانه خداست که مردم باید دور خانه خدا طواف کنند، کعبه که نباید دور مردم طواف کند. مردم این کلام پیغمبر و فاطمه زهرا را با خون و گوشت و پوستشان درک کرده‌اند. لذا آن خانم که به دنبال جنازه فرزندش به جبهه آمده بود، می‌گوید: سه تا فرزندم را به اسلام و رهبری هدیه کرده‌ام و چهارمی را هم آمده‌ام هدیه کنم. این خیلی مهم است. این آن چیزی است که آقای فوکویاما، مایکل لدین، اوپاما و دیگران قدرت فهم آن را ندارند و آن چیزی است که گرده استیکار را به خاک می‌نشانند و آن چیزی است که مقدمات حکومت حضرت مهدی علیه السلام را فراهم می‌کند.

اخیراً برگشته‌اند. نهضت آزادی که امام گفت این‌ها مردود هستند، بعد از دولت موقت سفره‌شان را جمع کردند. صباغیان کو؟ آن‌که نامه دست آمریکایی‌ها داده بود، کجاست؟ این‌ها قدرت نداشتند در مقابل سیل سریع انقلاب بایستند. به همین آقای موسوی خوبی‌ها می‌گویند که شما چرا زمان امام این حرف‌های ضد ولایت را نمی‌زدید؟ می‌گوید آن موقع از امام می‌ترسیدیم، حالا نمی‌ترسیم. الان یک حالت آرامشی به وجود آمده است. جنگی که نیست، صلح است، آرام است. حالا می‌توانیم حرف بزنیم. خوب پس تا می‌توانیم باید وقاحت کنیم، مقدسات را بشکنیم، چه کنیم، چه کنیم.

آن موقع آن انسجام و وحدت مردمی بحث مهمی بود. ببینید در ۱۶ سال حکومت آقای خاتمی و هاشمی حزب مشارکت و کارگزاران چقدر اختلاف در وحدت مسلمین ایجاد کرده‌اند. حالا نقش منتظری و مهدی هاشمی و حزب توده و مسیحیت و بهائیت و وهابیت و این‌ها هم جدا. این فتنه‌ها که برپا شد، پشتوانه‌شان منافقین و حزب مشارکت و حزب کارگزاران بودند. پشتوانه اش آقای هاشمی و خاتمی بوده و این‌ها همه آمدند. این‌ها همه گروه گروه بودند. اصلاح‌طلبان چه کسانی هستند؟ همین گروه‌ها هستند. در زمان امام این‌ها کدامشان بودند؟ یکی منافقین بود و یکی نهضت آزادی بود، ولی این احزاب جدید در این ۱۶ سال پایه‌ریزی شدند و شکل گرفتند. حلقه‌کیان از نظر فکری چه زمانی به وجود آمد؟ هزاران مقاله راجع به جدایی دین از سیاست در روزنامه‌های زنجیره‌ای نوشتند. حکومت از دولت جداست، دولت از مردم جداست. مردم از روحانیت خسته شده‌اند. چقدر مقاله نوشتند. خدا حفظ کند حضرت آیت‌الله مصباح یزدی را که رفت در نماز جمعه تهران و پنبه لیبرالیسم و این قضایا را زد. چقدر سعید حجاریان به آقای مصباح یزدی فحش داد؟ همین سعید حجاریان که در این قضایا به غلط کردن افتاد.

فرهنگ پویا: حتماً مقابله آیت‌الله مصباح یزدی با جریان نفاق بسیار مؤثر بوده است که این چنین مورد شدیدترین حمله‌ها قرار گرفتند.

حاج آقای سالک: بله، ایشان هم از نظر نظری و فکری و مکتبی و هم از نظر معرفی اسلام و دشمن‌شناسی وارد شدند. این‌ها زحمت دارد. در جنگ نرم این کار بسیار سخت است. خود آقا گاهی وسط میدان می‌آیند و درباره جزئیات هم صحبت می‌فرمایند و این به خاطر سکوت بعضی از آقایان در این قضایا است. در هر صورت حالا دولت خدمت‌گزار آقای احمدی نژاد هم گاهی خاکی می‌زند که آن هم مسائل دیگری به وجود می‌آورد که سوژه دست دیگران می‌دهد. آن هم بحث جدایی دارد و حالا نباید بحث‌هایی کرد که بوی تضعیف بدهد.

فرهنگ پویا: به نظر می‌رسد در همه صحنه‌های مبارزه انقلاب اسلامی از پیش از انقلاب تاکنون و به ویژه فتنه اخیر

